



درس خارج اصول آیت الله اراکی داماد

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۹۳	تاریخ درس:	۱۴۰۰/۰۳/۰۳
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مبحث ششم: تجری			
عنوان فرعی ۳	مطلب اول: حرمت یا عدم حرمت فعل متجری به			
عنوان فرعی ۴	بخش اول: ادله ثبوت حرمت فعل متجری به			
عنوان فرعی ۵	دلیل دوم: استدلال بر اساس قاعده ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع			
عنوان فرعی ۶	وجه دوم در رد استدلال به قاعده ملازمه؛ وجه مرحوم خوئی			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش			

تاکنون درباره وجه محقق نائینی رضوان الله تعالی علیه در رد استدلال به قاعده ملازمه برای اثبات حرمت تجری بحث کردیم و نیز وجوه خلل و اشکال را در بیان ایشان بیان کردیم و گفتیم این بیان، با این ترتیبی که از ایشان نقل شده است، برای رد استدلال به قاعده ملازمه برای اثبات حرمت تجری کفایت نمی کند؛ البته ما در آینده رد استدلال به قاعده ملازمه برای اثبات حرمت تجری را بیان خواهیم کرد و اصل اینکه استدلال به قاعده ملازمه برای اثبات حرمت تجری مردود است، نزد ما مسلم است.

وجه دوم در رد استدلال به قاعده ملازمه؛ وجه مرحوم خوئی

وجه دوم در رد استدلال به قاعده ملازمه برای اثبات حرمت شرعی فعل متجری به، وجهی است که محقق خوئی بنا بر آنچه در تقریر بحث ایشان وجود دارد فرموده اند. محقق خوئی مقدمه اول استدلال را می پذیرند و اشکالشان در مقدمه دوم استدلال است. گفتیم که استدلال به قاعده ملازمه دو مقدمه دارد؛ یک صغری و یک کبری. صغرای استدلال به قاعده ملازمه این بود که تجری، عقلاً قبیح است. کبرای استدلال به قاعده ملازمه این بود که هر آنچه عقلاً قبیح است، شرعاً حرام است؛ بنابراین استدلال نتیجه می گرفتند که فعل متجری به شرعاً حرام است. ایشان می فرمایند ما در این صغری بحثی نداریم و فعل تجری، عقلاً قبیح است؛ لکن تطبیق قائده ملازمه بر این صغری را نمی پذیریم؛ و ظاهر [بیان ایشان] این است که ایشان نمی خواهد بگوید که ما اصل کبری را قبول نداریم؛ [بلکه می فرمایند] تطبیق کبری بر مورد [یعنی فعل متجری به] را قبول نداریم. بیان ایشان چنین است:

فالإنصاف ان الدعوى الأولى -التي هي بمنزلة الصغرى، وهي قبح الفعل المتجري به عقلاً- مما لا مناص من التسليم به. واما الدعوى الثانية -التي هي بمنزلة الكبرى، وهي ان قبح الفعل عقلاً يستلزم حرمة شرعاً، وحسن الفعل عقلاً يستتبع وجوبه شرعاً لقاعدة الملازمة- فهي غير تامة. وقاعدة الملازمة أجنبية عن المقام»؛

عبارت «قاعدة الملازمة أجنبية عن المقام» می فهماند که ایشان در تطبیق اشکال دارند؛ نه در اصل ملازمه؛ گرچه ابتدا ممکن است عبارت این توهّم را ایجاد کند که ایشان اصلاً قاعده ملازمه را قبول ندارند؛ در صورتی که چنین نیست و ایشان کبرای قاعده ملازمه را نفی نمی کنند؛ بلکه می فرماید: «قاعدة الملازمة أجنبية عن المقام»؛ تطبیق این قاعده بر ما نحن فيه، تطبیق غلطی است.

در توضیح این مطلب ایشان می فرمایند که حکم عقل به حسن و قبح، بر دو دسته است: یک دسته از احکام عقلیه مربوط به حسن و قبح در سلسله علل احکام شرعیه قرار می گیرند؛ دسته دیگر از احکام عقلیه حسن و قبح، در سلسله معلولات احکام شرعیه قرار می گیرند.

آن دسته از احکام عقلیه حسن و قبحی که در سلسله علل قرار می گیرند، آن سلسله احکام عقلیه ای است که به ادراک مصالح و مفاسد پردازد؛ وقتی ادراک مصلحت شد، آنچه مصلحت ملزمه داشت، اتیان به آن واجب است و آنچه مفسده ملزمه داشت، عقلاً اتیان به آن قبیح است؛ این حسن و قبح عقلی ای است که در سلسله علل احکام شرعیه قرار می گیرد. مصالح و مفاسد، در سلسله علل احکام شرعیه هستند؛ اگر عقل یک مصلحت ملزمه و یا مفسده ملزمه را ادراک کرد، ما می توانیم از این مصلحت ملزمه یعنی مصلحتی که عقل قبح به ترکش بکند- این حکم عقل به حسن و قبح در سلسله علل احکام شرعیه قرار می گیرد.

اما عقل در سلسله علل احکام نمی تواند به مصلحت ملزمه یا مفسده ملزمه دست پیدا کند و بگوید هیچ مزاحمی و عارضی نداشته باشد و یا بر فرض مزاحمت و یا تعارض، اهم باشد؛ زیرا این متوقف بر احاطه بر جهات مختلف مصالح و مفاسد افعال است و عقل چنین احاطه ای ندارد؛ لذا ما نمی توانیم در این بخش از احکام عقلیه استفاده کنیم و احکام عقلیه در این دسته، کاربردی در احکام شرعیه ندارند.

بله کبرای اینکه اگر عقل برسد به آنجایی که مصلحت ملزمه غیر متزاحمه با مصلحت دیگر... را درک کند، آنوقت ما حکم به العقل، حکم به الشرع را قبول داریم؛ اما عقل ما کجا و چنین ادراکی؟ لذا اشکال، این نیست که اصل قاعده ملازمه را قبول نداشته باشند؛ بلکه می فرماید تطبیق این قاعده بر ما نحن فيه و اینکه بگوییم چون عقل حکم به قبح تجری می کند، پس شرعاً هم حرام خواهد بود، درست نیست؛ زیرا عقل که حکم بر قبح تجری می کند نمی تواند احاطه بر جمیع تمام مصالح و مفاسد داشته باشد.

بنابراین دسته اول از احکام عقلیه در ما نحن فیه کاربرد ندارد؛ به علاوه اینکه قبح تجری از احکام عقلیه در سلسله معلولات احکام شرعی است؛ زیرا موضوع تجری در نتیجه وجود حکم شرعی به حرمت منعقد می شود؛ پس اصل تجری متفرع بر وجود یک حکم شرعی است؛ لذا در سلسله معلولات احکام شرعی قرار دارد؛ لذا احکام عقلیه مربوط به سلسله علل، اصلاً در اینجا وارد نیست و بر تجری تطبیق نمی کند؛ لذا فرمود: «قاعدة الملازمة أجنبية عن المقام».

بنابراین دو بیان شد؛ اول اینکه عقل توان ادراک جهات محسنه و مقبحه را به طور جامعه ندارد؛ دوم اینکه بر فرض اینکه توان داشته باشد، بر ما نحن فیه منطبق نمی شود؛ زیرا تجری از موضوعاتی است که متفرع بر احکام شرعی است و در سلسله معلولات احکام شرعی قرار می گیرد.

این نسبت به احکام عقلیه ای است که در سلسله علل قرار می گیرند که اینگونه احکام عقلیه نمی توانند حکم شرعی حرمت تجری را اثبات کنند.

اما دسته دوم از احکام عقلیه؛ یعنی احکام عقلیه ای که در سلسله معلولات قرار می گیرند؛ مثل حکم عقلی به وجوب اطاعت مولا: تجری از این دسته احکام عقلیه است؛ یعنی قبح تجری، از احکام عقلیه متفرعه بر وجود حکم شرعی است و مثل وجوب اطاعت و قبح معصیت است؛ همانگونه که قبح معصیت از احکام عقلیه ای است که متفرع بر حکم شرعی است، تجری نیز همین است و مانند معصیت است.

ایشان می فرماید این دسته از احکام عقلیه نمی توانند منشأ حکم شرعی باشند؛ زیرا متفرع بر حکم شرعی اند؛ و اگر قبح تجری بخواهد منشأ حکم شرعی به حرمت باشد، دو اشکال بار می شود: یکی اشکال لغویت و دیگری اشکال تسلسل.

اشکال لغویت به این دلیل است که اگر خود حکم عقل به قبح معصیت یا قبح تجری کافی بود برای اینکه عبد منجر از حرام و تجری باشد، دیگر جعل یک حکم شرعی به عنوان حرمت معنا ندارد زیرا خود حکم عقل برای زجر ارتکاب چنین فعلی کفایت می کند و اگر این حکم عقلی برای زجر کفایت نمی کند و نیاز به حکم شرعی داریم، آن حکم شرعی نیز باید دارای حکم عقلی قبح ارتکاب معصیت داشته باشد تا زاجر باشد؛ در حالی که فرض بر این است که قبح عقلی به ارتکاب، زاجر نشده است. [به عبارت دیگر:] اگر زاجریت قبح عقلی به ارتکاب عمل تام است، دیگر احتیاجی به جعل حکم شرعی نیست؛ اگر زاجریت ندارد، حکم شرعی هم جعل بشود باز زاجریت ندارد؛ زیرا اگر بنا بود زاجریت داشته باشد همان حکم شرعی اولی زاجریت می داشت مثلاً حکم واقعی حرمت شرب خمر زاجریت دارد و لو به استناد به حکم عقلی قبح به معصیتش - دیگر نیاز به حکم شرعی دیگر نداریم؛ اما اگر این حکم عقلی برای زاجریت کفایت نمی کند، جعل حکم شرعی دیگر باز هم زاجریت نخواهد داشت؛ زیرا آن حکم شرعی نیز نیاز به حکم عقلی دارد و فرض بر این است که حکم عقلی نتوانست زاجر از اصل ارتکاب تجری باشد. خلاصه اگر حکم عقل به استحقاق عقاب بر معصیت، در زاجریت

از تجری کفایت می‌کند، دیگر احتیاج به وجود حکم شرعی دیگری نداریم؛ اما اگر آن حکم عقلی بر استحقاق عقاب بر مخالفت واقعی برای زاجریت کفایت نکند، جعل حکم شرعی دیگر نیز برای زاجریت کفایت نخواهد کرد زیرا این حکم شرعی دیگر نیز احتیاج به یک حکم عقلی به قبح به مخالفت با این حکم دارد؛ خب اگر حکم عقل به مخالفت در آن حکم عقل اول کفایت نکرد، در آن دومی نیز کفایت نمی‌کند؛ لذا جعل حکم شرعی در اینجا بیهوده و بی‌اثر است.

حال اگر بگویید که این حکم شرعی ای که می‌خواهد بر تجری بار شود، بر تجری به عنوان تجری بار نمی‌شود؛ بلکه بر یک عنوانی بار می‌شود که هم شامل معصیت می‌شود و هم شامل تجری است و آن عنوان هتک مولا است و این قبیح عقلی هتک مولا، منشأ حرمت شرعی هتک مولا خواهد شد که شامل تجری نیز می‌شود.

ایشان می‌فرماید این فرض، منشأ تسلسل خواهد شد؛ زیرا گفتید «چون هتک عقلاً قبیح است، شرعاً نیز حرام می‌شود»؛ و از آنجا که هتک، شرعاً حرام می‌شود، باز هم عنوان هتک بر آن بار می‌شود چون یک حرام شرعی است [و ارتکاب آن] هتک است؛ لذا قبیح عقلی پیدا می‌کند و در نتیجه حکم شرعی دیگری مترتب بر این قبیح عقلی می‌شود؛ و آن حکم شرعی دیگری که به وجود می‌آید، باز هم چون [مخالفت با آن] هتک مولا است، عقلاً قبیح است و چون عقلاً قبیح است، شرعاً حرام می‌شود و هکذا و متسلسل می‌شود. بنابراین اگر بخواهید عنوان هتک را به طور مستقل از خود حرمت واقعی [در نظر بگیرید] و بگویید چیزی که حرام می‌شود هم به لحاظ اینکه خودش فعل حرامی است و نهی به آن تعلق گرفته، حرام می‌شود و هم به لحاظ اینکه هتک است، حرام می‌شود؛ و هتک را عنوان دیگری بدانیم که بر این فعل بار می‌شود و لذا قبیح عقلی پیدا می‌کند و حرمت شرعی؛ باید گفت هر معصیتی چنین است؛ و همین هتک چون شرعاً حرام می‌شود؛ هم حرام شرعی است و هم به عنوان اینکه ارتکابش هتک مولا است، دوباره قبیح عقلی پیدا می‌کند و دوباره حرمت شرعی دیگری می‌آید و دوباره [مخالفت با] آن حکم شرعی حرمت، علاوه بر اینکه حرام شرعی است، هتک مولا است و عقلاً قبیح است و لذا مستلزم یک حرام شرعی دیگر می‌شود و همین‌طور دچار تسلسل می‌شود.

بنابراین بر اساس قاعده ملازمه نمی‌توان حرمت شرعی را اثبات کرد زیرا قاعده ملازمه در هر صورت نمی‌تواند حرمت شرعی را اثبات کند.

اشکال بر بیان مرحوم خوئی

ما بر بیان محروم آقای خویی رضوان الله تعالی علیه چند اشکال داریم:

اشکال اول:

اشکال اول، اشکالی است که ما می‌توانیم از بیانات مرحوم میرزای نائینی استخراج کنیم. اشکال اول ما، به تسلیم و قبول صغری در بیان آقای خویی است. مرحوم آقای خویی قبول کردند که فعل متجری به قبیح است اما ما می‌گوییم چرا فعل متجری به باید قبیح باشد؟ فعل متجری به شرب ماء است؛ فقط اشکالش این است که

به این شرب الماء، قطع بگونه شرب الخمر تعلق گرفته است و قطع به شیء، لا یغیر الشیء عن ما هو علیه. اینکه شما یک انسان را از دور به شکل حیوان می بینید و قطع به حیوان بودن آن پیدا می کنید؛ او را از آنچه هست خارج نمی دهد و قطع شما باعث نمی شود که او حیوان شود. شما قبول دارید که فعل متجری به معصیت نیست و اینکه می گوئید فعل متجری به است، یعنی عنوان معصیت بر آن منطبق نمی شود؛ یعنی مخالفت با حکم شرعی ندارد؛ [وقتی مخالفت با حکم شرعی ندارد،] در حقیقت شرب الماء است و قبح ندارد. بین شرب الماء قاطع بگونه خمر با دیگر شرب الماء تفاوتی وجود ندارد؛ و تنها تفاوت توهم اینکه این فعل، شرب الخمر است وجود دارد و با این قطع به اینکه خمر است، آن را از آنچه در واقع است تغییر نمی دهد.

بنابراین فعل شرب الخمر نمی تواند قبیح باشد؛ درحالی که شما قبح فعل متجری به را قبول کردید و این اشکال اول ما بر مرحوم محقق خویی است.